

جستاری در خصوص فاهمه‌ی بشری

جان لاک
ترجمه‌ی کاوه لاجوردی



نشر مرکز

فهرست

یادداشتِ مترجم	هفت
واژه‌نامه	بیست و یک

جستاری در خصوص فاهمه‌ی بشری

رقعه‌ی تقدیمی	۳
رقعه به خواننده	۶
فهرست	۱۵
فهرست همراه با خلاصه‌های قسمت‌ها	۱۷
کتابِ یک	۴۳
کتابِ دو	۹۹
کتابِ سه	۳۶۳
کتابِ چهار	۴۷۱
توضیحاتِ مترجم	۶۴۵
نمایه	۶۶۳

کتاب یک

فصل ۱

مقدمه.

۱. چون فاهمه است که انسان را فوق سایر هستنده‌های مُدرک قرار می‌دهد و به او تمام آن تفوق و سیادت را می‌دهد که بر آنها دارد؛ قطعاً موضوعی است که، حتی بابت بلندمرتبه‌گی اش، به زحمتی می‌ارزد که برای کاوش در آن متحمل بشویم. فاهمه، مثل چشم، در هنگامی که باعث می‌شود ببینیم و همه‌ی چیزهای دیگر را ادراک کنیم، به خودش هیچ توجهی ندارد؛ و در فاصله قراردادن اش، و آن را ابژه‌ی خود ساختن، محتاج مهارت و تلاش است. اما دشواری‌هایی که در راه این کاوش واقع شده‌اند هر چه که باشند؛ آنچه ما را این قدر در مورد خودمان در تاریکی نگاه می‌دارد هر چه که باشد؛ مطمئن هستیم که همه‌ی آن نوری که می‌توانیم بر ذهن‌های خودمان بیفکنیم؛ همه‌ی آن آشنایی‌ای که می‌توانیم با فاهمه‌های خودمان حاصل کنیم، نه فقط بسیار مطبوع خواهد بود؛ بلکه، در هدایت کردن اندیشه‌هایمان در جست‌وجوی چیزهای دیگر، تفوق عظیمی بر ایمان می‌آورد.

۲. بنابراین، چون مقصود من این است که در خاستگاه و قطعیت و گستره‌ی دانش بشری کاوش کنم؛ همراه با مبانی و درجات باور و عقیده و تصدیق؛ اکنون متعرض بررسی فیزیکی ذهن نخواهم شد؛ یا خودم را گرفتار و ارسی این نخواهم کرد که ذات‌اش متشکل از چیست، یا با کدام حرکت‌های روح‌هایمان یا دگرگونی‌های بدن‌هایمان می‌رسیم به داشتن احساسی از طریق اندام‌هایمان یا ایده‌هایی در فاهمه‌هایمان؛ و اینکه آیا هیچ‌یک از آن ایده‌ها، یا همه‌ی آنها، در شکل‌گیری‌شان به ماده و وابستگی دارند یا نه. اینها نظریه‌پردازی‌هایی‌اند که، هر قدر هم که دقیق و مشغول‌کننده باشند، از آنها روی می‌گردانم چون در طرحی که اکنون دنبال می‌کنم، بیرون از مسیرم قرار دارند. برای مقصود کنونی من، کفایت خواهد کرد که قوه‌های متمیزه‌ی انسان را بررسی کنم، آنچنان که در مورد ابژه‌هایی به‌کار گرفته می‌شوند که این قوه‌ها با آنها سروکار دارند؛ و تصور می‌کنم که اندیشه‌هایی را که در این مجال خواهم داشت تماماً به‌هدر نخواهم داد اگر، در این شیوه‌ی تاریخی روشن، بتوانم شرحی به‌دست بدهم

از نحوه‌هایی که از طریق آنها فاهمه‌های ما آن مفاهیمی از چیزها که داریم را حاصل می‌کنند، و بتوانم سنججه‌هایی وضع کنم برای قطعیت دانش‌مان یا مبناهایی برای آن اعتقاداتی که در میان انسان‌ها یافت می‌شوند، اعتقاداتی بسیار متنوع و متفاوت و تماماً متضاد؛ که با این حال، اینجا و آنجا با چنان اطمینان و خاطر جمعی‌ای اظهار می‌شوند که کسی که نظری بیندازد به عقاید آدمیان، و تعارض‌شان و در عین حال دل‌بستگی و سرسپردگی در پذیراشدن‌شان را مشاهده کند؛ و قاطعیت و حرارت در دفاع از آنها را بررسی کند، شاید بشود دلیلی داشته باشد که ظن برد که یا اصلاً هیچ حقیقتی در کار نیست؛ یا آدمیان وسایل کافی برای حصول به دانشی قطعی از آن را ندارند.

شبهه.

۳. بنابراین می‌ارزد که در جست‌وجوی مرزهای بین عقیده و دانش باشیم؛ و واریسی کنیم که با چه سنججه‌هایی، در چیزهایی که از آنها هیچ دانش قطعی‌ای نداریم، لازم است تصدیق‌مان را تنظیم کنیم و اعتقادات‌مان را تعدیل کنیم. برای نیل به این مقصود، این روش ذیل را دنبال خواهیم کرد.

اولاً، کاوش خواهیم کرد در خاستگاه آن ایده‌ها یا مفاهیم یا هر طور دیگری که مایل باشید بخوانیدشان، که انسان مشاهده می‌کند و خودآگاه است که در ذهن‌اش داردشان؛ و در نحوه‌هایی که فاهمه بدان طرق به آنها مجهز می‌شود.

ثانیاً، خواهیم کوشید نشان بدهم که فاهمه، از طریق آن ایده‌ها، چه دانشی دارد؛ و قطعیت و آشکاربودگی و گستره‌ی آن را نشان بدهم.

ثالثاً، کاوشی خواهیم کرد در ماهیت و مبانی ایمان یا عقیده؛ که مراد از این، آن تصدیق‌مان است که تعلق می‌گیرد به گزاره‌ای چونان گزاره‌ی صادق، که از صدق‌اش هنوز هیچ دانش قطعی نداریم؛ و در اینجا مجالی خواهیم داشت که دلایل و درجات تصدیق را واریسی کنیم.

۴. اگر با این کاوش در ماهیت فاهمه بتوانم توان‌هایش را کشف کنم؛ تا کجا می‌رسند؛ برای چه چیزهایی تا درجه‌ای متناسب‌اند؛ و در کجا ناکام‌مان می‌گذارند، تصور می‌کنم بشود این فایده را داشته باشد که ذهن شلوغ انسان را مجبور کند که محتاط‌تر باشد در متعرض شدن به چیزهایی که از درک‌اش فراتر می‌روند؛ توقف کند وقتی که در منتهای گستره‌ی دامنه‌اش است؛ و، در مورد آن چیزهایی که با واریسی دریافته می‌شوند که فراتر از دسترس توانایی‌هایمان‌اند، در جهل آسوده بنشینند. آنگاه شاید آن قدر شتابزده نباشیم که، از روی شوق به دانشی کلی، پرسش‌هایی مطرح کنیم و خودمان و دیگران را با مناقشاتی درباره‌ی چیزهایی سردرگم کنیم که فاهمه‌هایمان برایشان مناسب نیستند؛ و در موردشان نمی‌توانیم در ذهن‌هایمان ادراکات واضح یا متمایزی بسازیم، یا درباره‌شان (چنانکه شاید بسیار به‌کرات رخ بدهد) اصلاً هیچ مفهومی نداریم. اگر بتوانیم دریابیم که فاهمه تا چه حد می‌تواند منظرش را بگستراند؛ تا چه حد قوه‌هایی دارد برای حصول قطعیت؛ و در چه

مفید است دانستن گستره‌ی درک‌مان.

مواردی فقط می‌تواند داوری کند و حدس بزند، شاید بشود یاد بگیریم که قناعت کنیم به آنچه در این وضعیت برایمان قابل حصول است.

۵. چرا که گرچه شمول فاهمه‌هایمان به‌غایت کمتر است از گستره‌ی عظیم چیزها؛ ولی دلیل کافی خواهیم داشت برای بزرگ‌داشتن آفریدگار بخشنده‌ی هستی‌مان بابت آن بهره و درجه‌ای از دانش که به ما اعطاء کرده است، بسی فراتر از سایر ساکنان این مأوای ما. انسان‌ها دلیلی دارند که کاملاً راضی باشند به آنچه خدا برای آنان مناسب انگاشته است زیرا، (آنچنان که پطرس قدیس می‌گوید)، خدا به آنان *πάντα προς ζωὴν καὶ εὐσέβειαν* داده است، هر آنچه برای آسایش زندگی و برای اطلاع از فضیلت لازم است؛ و کشف نحوه‌ی تدارک تسهیلات برای این زندگی و راه منجر به زندگی بهتری را در دسترس‌شان گذاشته است. دانش‌شان هر قدر هم که کمتر باشد از دانشی کلی یا از درک کامل هر آنچه هست، ولی این دانش منافع اصلی‌شان را تضمین می‌کند، چنانکه نور کافی دارند که به دانش در مورد خالق‌شان و به دیدن وظایف خودشان رهبری‌شان کند. انسان‌ها می‌توانند مواد کافی بیابند برای مشغول کردن سرهایشان و به‌کارگرفتن دست‌هایشان با تنوع و شغف و رضایت؛ اگر گستاخانه درباره‌ی ساختمان خودشان خرده‌گیری نکنند و نعمت‌هایی را که دست‌هایشان پر از آنها است به این سبب دور بیندازند که دست‌هایشان آن قدر بزرگ نیستند که همه چیز را به‌چنگ آورند. دلیل چندانی نخواهیم داشت که از تنگی ذهن‌هایمان شکوه کنیم، اگر فقط درباره‌ی چیزهایی به‌کارشان بگیریم که می‌شود برایمان فایده داشته باشد؛ چرا که در آن مورد بسیار توانا هستند؛ و بدخلقی‌ای ناخوشودنی، و نیز کودکانه، خواهد بود اگر، به این سبب که چیزهایی هستند که خارج از دسترس دانش‌مان قرار داده شده‌اند، مزایایش را قدر نشناسیم و کوتاهی کنیم در ارتقاء دانش‌مان در مورد اهدایی که برای آن اهداف به ما داده شده است. عذری از خدمتکار کاهل و شریبری پذیرفته نیست که در نور شمع به کارش نپردازد و بهانه بیاورد که آفتاب روشن را نداشته است. شمع‌ی که در ما نهاده شده است، برای همه‌ی مقاصدمان نور کافی می‌تاباند. اکتشافاتی که می‌توانیم با این شمع انجام بدهیم، لازم است راضی‌مان کند؛ و آنگاه از فاهمه‌هایمان به‌درستی استفاده خواهیم کرد که همه‌ی ابژه‌ها را با آن طریقه و تناسبی در نظر بیاوریم که مناسب قوه‌هایمان‌اند؛ و مطابق آن مبانی قابلیت این را دارند که برای ما پیش‌نهاده شوند؛ و نه اینکه به طرز آمرانه یا نامعتدل به دنبال برهان باشیم و قطعیت طلب کنیم در جایی که فقط احتمال می‌توان داشت، که کفایت می‌کند برای تدبیر همه‌ی امورمان. اگر، به این سبب که نمی‌توانیم همه‌ی چیزها را با قطعیت بدانیم، هیچ چیز را باور نکنیم؛ تقریباً به همان اندازه‌ی کسی حکیمانه رفتار خواهیم کرد که از پاهایش استفاده نمی‌کند، بلکه ساکن می‌نشیند و تلف می‌شود، به این سبب که بالی ندارد که پرواز کند.

+

46

45

قابلیت‌مان متناسب است با وضعیت و منافع‌مان.